

معناشناسی باب اشتغال با تکیه بر قرآن کریم

سید ابوالفضل سجادی^۱ و مطهره فرجی^۲

چکیده:

یکی از مباحث پیچیده و در عین حال کامل در نحو زبان عربی بحث اشتغال است. اشتغال را می‌توان از مباحثی دانست که با قواعد ویژه‌اش، ذهن بسیاری را به خود مشغول کرده است. از آنجاکه قرآن کریم نمونه عالی فصاحت و بلاغت است و در بهره‌مندی و استفاده از ذخایر و امکانات زبانی به گونه‌ای بی‌نظیر عمل کرده است، بنابراین مقاله حاضر تلاش می‌کند تا با نظر به برخی آیات شریفه قرآن کریم اسلوب اشتغال را معنا یابی کند. این مقاله، در نظر دارد ضمن معرفی باب اشتغال، نمونه‌هایی از موارد جواز و ترجیح نصب و رفع مشغول‌عنه را در قرآن کریم بررسی کرده و از این رهگذر تفاوت‌های معنایی آن‌ها را بیان کند. نتیجه، نشان می‌دهد که آنچه نحویان عربی به عنوان موارد تساوی و نیز ارجحیت نصب و رفع مشغول‌عنه ذکر کرده‌اند، بدون توجه به معناشناسی بوده است.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، معناشناسی، باب اشتغال

۱- مقدمه

مبحث اشتغال با اسلوب و ساختار نسبتاً پیچیده‌اش از مباحث مهم نحوی به شمار می‌آید و در تمامی کتب منبع و اصیل نحوی به تفصیل یا خلاصه‌گونه از آن سخن رفته است. کاربرد چنین اسلوب‌هایی در همه زبان‌ها بویژه در زبان عربی که از کامل‌ترین زبانهای دنیاست، با در نظر گرفتن اهداف معناشناسانه صورت می‌گیرد. به طور کلی می‌توان گفت آن دسته از قواعد نحوی که اساس آن‌ها را جابجایی الفاظ و یا چینش جدید واژگان تشکیل می‌دهد، عمدتاً با معنا در ارتباط هستند و انتقال هرچه بیشتر مقصود و فحوای کلام را هدف قرار داده‌اند. این قواعد که اشتغال نیز از جمله آن‌هاست، شکل و صورت عادی زبان را به هم می‌ریزند و به همین دلیل، نو و تازه جلوه می‌کنند. این امر که دقیقاً با اصل «آشنایی‌زدایی» (defamiliarizatio) فرمالیست‌ها تناسب دارد، با هدف برجسته‌سازی زبان و رسانگی و انتقال معنا صورت می‌گیرد. اشتغال نیز با اسلوب متفاوت خود، در کلام جلب توجه می‌کند و آدمی را به تعمق و تفکر وا می‌دارد در نتیجه ذهن برای دریافت چرایی آن به کندوکاو می‌پردازد و همین کوشش و تلاش ذهنی، لذت حاصل از کلام را دوچندان می‌کند. این مقاله، ضمن ارائه یک تعریف کلی از اسلوب اشتغال و اقسام آن، در تلاش است که تأثیر این باب و ساختار آن را در تفسیر کلام و دریافت معنا نشان دهد. علاوه بر این، در پی آن است که اقسام اشتغال و قواعدی را که در کتب نحوی برای آن ذکر شده است با آیات شریفه قرآن کریم تطبیق دهد و صحت و سقم این مطالب را با بهره‌گیری از قرآن کریم، مشخص کند؛ چراکه معیار اصیل و نمونه تمام عیار فصاحت و بلاغت، قرآن است و درستی تمامی این مطالب با میزان قرآن سنجیده می‌شود.

طبق بررسی‌های به عمل آمده، علاوه بر مباحثی که کتب نحوی به اشتغال اختصاص داده‌اند، تاکنون مقاله‌ای که به بررسی و تحلیل معناشناسانه این مبحث پرداخته باشد، نوشته نشده است. حال آن که اشتغال با تمام ظرایف و زیبایی‌های خود می‌تواند دریچه‌ای از معانی تازه و نو را به روی انسان بگشاید؛ بنابراین بررسی باب اشتغال خود، یک

** تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۵/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۶/۲۶

^۱ - نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک a-sajady@araku.ac.ir

^۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک faraji_mt@yahoo.com

تحقیق مستقل می‌طلبد. از سوی دیگر کلام گهربار الهی که اعجاز بیانی ادبی آن برکسی پوشیده نیست، نمونه‌هایی را ارائه می‌دهد که از منظر معنایی با برخی قواعد موجود در باب اشتغال هماهنگی ندارد که این امر به اعتقاد نگارندگان ضرورت تحقیق را دوچندان می‌کند.

۲- مفاهیم و تعریفات

پیش از ورود به بحث اصلی، ارائه چند تعریف که چارچوب مفهومی مقاله را تشکیل می‌دهند، ضروری است:

۲-۱- معنای اشتغال

اشتغال، بر وزن افتعال از ماده «شَغَلَ» است که در لغت به معنای سرگرم شدن می‌باشد و هرگاه با حرف «عن» متعدی شود، متضمن معنای اعراض (رویگردان شدن) خواهد بود. (ر. ک: ابن منظور، ۱۹۷۰، ج ۱، ص ۳۵۶) نام این باب در اصطلاح نحو «اشتغال العامل عن المعمول» می‌باشد. در تعریف آن گفته‌اند: اشتغال آن است که اسمی مقدم شود و بعد از آن عاملی بیاید که در ضمیر اسم مقدم عمل کند، به گونه‌ای که اگر کلام، خالی از آن ضمیر باشد، عامل در خود آن اسم مقدم عمل می‌کند. به عنوان مثال در عبارت «زیداً أكرمته» به ترتیب «زیداً» اسم مقدم و «أكرمته» عامل مؤخر و «ه» ضمیر اسم مقدم است که اگر این ضمیر نبود عامل در اسم مقدم عمل می‌کرد. با تعریف ذکر شده وجه نامگذاری و رابطه معنای لغوی و اصطلاحی روشن می‌شود؛ با این بیان که عامل، با رویگردان شدن از اسم مقدم، در ضمیر آن عمل کرده و به آن مشغول و سرگرم شده است. (ر. ک: الأزهري، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۴۴۱؛ استرآبادی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۴۳۷؛ ابن عقيل، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۵۱۶)

۲-۲- ارکان اشتغال

با توجه به تعریف اشتغال، مشخص می‌شود که اشتغال از سه رکن «مشغول»، «مشغول‌عنه» و «مشغول‌به» تشکیل شده است. منظور از مشغول، همان عامل است که از عمل در اسم مقدم رویگردان و منصرف شده و در ضمیر آن عمل کرده است که در مثال «زیداً أكرمته»، «أكرمته» عامل و مشغول است. منظور از مشغول‌عنه همان اسم مقدم است که عامل از عمل در آن رویگردان شده و در غیر آن (مشغول‌به) عمل کرده است و مشغول‌به آن است که عامل، بعد از انصراف از عمل در مشغول‌عنه، در آن عمل کرده است. مشغول‌به باید ضمیری باشد که به اسم برمی‌گردد و این ضمیر گاهی به واسطه عامل، منصوب می‌شود مانند: «زیداً أكرمته» و گاهی به واسطه حرف جر مجرور می‌شود مانند آیه شریفه قرآن: X وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و برخی اوقات نیز توسط مضاف، مجرور می‌شود مانند: «زیداً أكرمته أباه». (ر. ک: حسن عباس، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۱۲۴؛ ابن عقيل، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۵۱۹)

۲-۳- عامل اشتغال

نحویان در عامل مشغول‌عنه اختلاف عقیده دارند. ظاهراً صحیح‌ترین نظر موجود، آن است که اکثر نحویان بصره به آن قائل هستند. آنان بر این باورند که عامل، فعلی است که وجوباً محذوف است. به این معنا که در مثال «زیداً نصرته»، «زیداً» مفعول‌به است برای فعل مقدر (نصرت) و تقدیر کلام چنین است: «نصرت زیداً نصرته»، که پس از حذف فعل اول، فعل دوم دلالت بر آن کرده و آن را تفسیر می‌کند. به فعل مذکور در کلام «مفسّر» و به فعل مقدر «مفسّر» می‌گویند. گاهی مانند مثال فوق، عامل مقدر در لفظ و معنا با عامل مذکور مشارکت دارد و گاهی نیز این مشارکت فقط در معنا است مانند: «زیداً مرتت به» در این مثال «جاوزت» عامل مقدر است که فقط در معنا با عامل مذکور مطابق است. (ر. ک: الأزهري، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۴۴۱؛ حسن عباس، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۱۲۴؛ السامرائی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۲۶)

۲-۴- اقسام اشتغال

اقسام اشتغال عموماً بر اساس اعراب مشغول‌عنه تعریف می‌شود؛ بنابراین می‌توان برای آن پنج دسته ذکر کرد:

۲-۴-۱- وجوب نصب: هنگامی که مشغول‌عنه پس از اداتی بیاید که ویژه فعل هستند مانند ادوات شرط، تحضیض، عرض و استفهام بجز همزه، باید منصوب شود: *إِنْ زَيْدًا نَصْرَتُهُ أَنْصَرَهُ*.

۲-۴-۲- وجوب رفع: هرگاه مشغول‌عنه پس از ادات ویژه اسم مانند «اذا» فجائیه قرار گیرد، و یا پیش از اداتی بیاید که مابعدش در ماقبلش عمل نمی‌کند، مانند ادوات شرط و استفهام، «کم» خبری، «ما» نافییه و... در این موارد مرفوع شدن مشغول‌عنه واجب است، مانند: «*خَرَجْتُ فَإِذَا زَيْدٌ يَنْصَرُهُ عَمْرُو*» و نیز: «*زَيْدٌ مَا لَقِيْتُهُ*».

۲-۴-۳- ترجیح نصب: اگر فعل طلبی پس از مشغول‌عنه واقع شود، نصب مشغول‌عنه بر رفع آن ترجیح دارد: زیداً أَنْصَرَهُ. همچنین هرگاه مشغول‌عنه پس از ادواتی قرار گیرد که غالباً بر فعل وارد می‌شوند مانند همزه استفهام: أ زیداً نَصْرَتُهُ؟. نیز هرگاه مشغول‌عنه بلافاصله پس از حرف عطفی بیاید که پیش از این حرف عطف یک جمله فعلیه قرار گرفته باشد که در این صورت عطف جمله فعلیه به فعلیه صحیح باشد: قام زیدٌ و عمراً أكرمته. به اعتقاد نحویان در موارد ذکر شده، نصب و رفع مشغول‌عنه جایز است؛ ولی نصب آن اولویت دارد.

۲-۴-۴- تساوی رفع و نصب: هرگاه مشغول‌عنه پس از حرف عطفی بیاید که پیش از این حرف عطف، یک جمله دو وجهی قرار گرفته باشد. مقصود از جمله دو وجهی جمله اسمیه‌ای است که خبر آن فعل باشد: زیدٌ قام و عمراً / عمرو أكرمته.

۲-۴-۵- ترجیح رفع: تمامی موارد غیر از موارد فوق تحت این عنوان می‌گنجد: زیدٌ نَصْرَتَهُ. (رک: ابن‌عقیل، ۱۳۸۴ ق، ج ۱، ص ۵۲۱؛ الأزهری، ۱۴۲۱، ج ۱، صص ۴۶۱-۴۴۱)

۲-۵- بافت و جایگاه آن در معناشناسی

نظریه بافت از روشهای نوین معناپژوهی است. طرفدارن معاصر این نظریه بر این باورند که معنای کلمه در حقیقت عبارت است از کاربرد کلمه در زبان یا شیوه‌های که کلمه در آن به کار می‌رود و یا نقشی که کلمه در متن ایفا می‌کند. فیرث (firth) زبان‌شناس انگلیسی معتقد است که «معنا جز از طریق بافت زبانی یا به کار بردن آن در بافت‌های مختلف روشن نمی‌شود». (مختار عمر، ۱۴۰۲، ص ۶۸) در حقیقت مقصود از بافت، فضایی است که واژگان با قرار گرفتن در آن حاوی معانی جدید و دارای ارزش معنایی نو می‌شوند. صاحبان نظریه بافت، آن را به چهار نوع زبانی، موقعیتی، عاطفی و فرهنگی تقسیم می‌کنند. توجه ما در مقاله حاضر بر بافت زبانی و موقعیتی معطوف است؛ بنابراین توضیح مختصر این دو ضروری بنظر می‌رسد:

۲-۵-۱- بافت زبانی

زبان‌شناسان معاصر، بافت زبانی را این گونه معرفی می‌کنند: بافت زبانی یعنی نظم و چینش ظاهری کلمه و موقعیت آن درون جمله. بافت از دیدگاه ایشان، شامل واژگان و جمله‌های پس و پیش کلمه و متنی است که واژه در آن جای دارد. (ر. ک: اولمان، ۱۹۷۵: ۵۴) بافت در حقیقت جایگاه واژه در جمله می‌باشد که به دلیل آن جایگاه، توجیهی معنایی پیدا می‌کند و هرگاه در موقعیت دیگری قرار گیرد معنای دیگری می‌یابد. (ر. ک: الجنابی، ۱۴۱۲: ۱۶۲) همچنین بافت شامل هر نوع واژگانی می‌شود که با یک لفظ هم‌نشین است و به توضیح معنا کمک می‌کند، خواه این واژگان بر یک لفظ مقدم باشند یا موخر و یا این که پس و پیش آن را فرا گرفته باشند، بنابراین، بافت در روشن کردن دلالت الفاظ و ترکیب‌ها در درون بافت و متن، ایفای نقش می‌کند.

۲-۵-۲- بافت موقعیتی

پژوهش‌گران جدید معتقدند در فرآیند درک معنای کلام، توجه به معانی کلمه‌ها در فرهنگ لغت به تنهایی کافی نیست بلکه در این میان عناصری غیر زبانی وجود دارد که تأثیر زیادی در تعیین معنا دارد. مقصود از بافت موقعیتی، همان عناصر غیر زبانی است که در فرآیند درک معنای کلام تأثیر بسیاری دارد. عناصر غیر زبانی شامل شخصیت گوینده و مخاطب و رابطه این دو و نیز شرایط مربوط به محاوره و لحظه تکلم و یا به اصطلاح «موقعیت کلامی»

می‌باشد. (رک: السعران، بی‌تا، ص ۲۶۳) بافت موقعیتی عبارت است از: «شرایط و موقعیت‌های مربوط به متکلم و مخاطب که در اثنای سخن گفتن، لفظ را در بر می‌گیرند و به آن دلالت خاصی می‌دهند و به سمت مشخصی سوق می‌دهند». (الجنابی، ۱۴۱۲، ص ۱۶۲)

۳- تحلیل معناشناختی باب اشتغال

چنان که پیش‌تر ذکر آن رفت، جا به جایی و یا هرگونه تغییر در چینش واژگان، عموماً با نوعی تغییر در معنا همراه است. به عنوان مثال تقدیم واژه‌ای که باید مؤخر باشد، افاده معنای حصر می‌کند و یا حذف برخی ارکان جمله البته به شرط عدم ایجاد خلل معنایی، به دلیل وضوح آن و یا گاهی به دلیل بارزتر و برجسته کردن واژه ذکر شده صورت می‌پذیرد. اشتغال نیز از این قاعده مستثنی نیست.

بی‌تردید اسلوب و ساختار باب اشتغال بی‌هدف و بدون توجه به معنای کلام پدید نمی‌آید. آراء و نظرات دانشمندان نحو و بلاغت در خصوص باب اشتغال جای تأمل دارد. برخی از علمای بلاغت بر این باورند که اشتغال در کلام افاده معنای تخصیص و یا گاهی افاده معنای تأکید می‌کند و ظاهراً این تفاوت معنایی از اختلاف در عامل مشغول‌عنه سرچشمه می‌گیرد. همان‌گونه که در بحث عامل اشتغال ذکر شد، عقیده رایج بر این است که عامل، فعل محذوفی است که فعل مذکور آن را تفسیر می‌کند. بر پایه این تفکر، نتیجه حاصل از اشتغال، ایجاد تأکید در کلام است؛ بدین معنا که در جمله «زیداً نصرته» اگر تقدیر کلام به صورت «نصرت زیداً نصرته» باشد، تأکیدی بر عمل «نصر» نهفته است و این تأکید از تکرار لفظ «نصرت» حاصل شده است؛ چرا که یکی از نتایج تکرار در کلام، ایجاد تأکید در آن است. (رک: تفتازانی، ۱۴۱۱، ق، ص ۵۹)

اگر عامل اشتغال را فعل محذوفی در نظر بگیریم که پس از مشغول‌عنه واقع شده است، یعنی تقدیر کلام «زیداً نصرت نصرته» باشد، در این حالت می‌توان از جمله معنای تخصیص گرفت؛ زیرا محذوف مقدر، مانند مذکور است. یعنی تقدیم زید در حالت مقدر بودن فعل، همان معنایی را می‌رساند که در حالت مذکور بودن فعل القا می‌کند؛ بنابراین تقدیم زید در این جمله‌ها با وجود مقدر بودن عامل می‌تواند افاده معنای تخصیص کند و عمل کمک کردن را فقط به زید اختصاص دهد. با توجه به این که باب اشتغال می‌تواند محتمل هر دو معنای ذکر شده باشد، معنای اصلی را می‌توان با توجه قرائن موجود در جمله دریافت کرد. (رک: همان، ص ۱۷۵)

ظاهراً چنین برداشت‌هایی بدون توجه و اهمیت به ساختار باب اشتغال صورت گرفته است. یعنی معانی ذکر شده برای اشتغال، از حالت عادی کلام نیز قابل برداشت است. به عبارت دیگر اگر قرار باشد «زیداً نصرت» و «زیداً نصرته» القا کننده معنای یکسان باشند، پس فلسفه باب اشتغال چیست؟ پر واضح است که آیه: X وَ لَوْطاً آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا (انبیاء، ۷۴) و سایر آیات این چنینی نمی‌تواند خالی از هدف باشد؛ چرا که در غیر این صورت ممکن بود آیه چنین باشد: X وَ لَوْطاً آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا. منابع موجود نشان می‌دهد که در اشتغال نه معنای تأکید نهفته است و نه معنای تخصیص. «زیداً نصرت» و «زیداً نصرته» نمی‌توانند معنای واحدی را القا کنند. آنچه معنای این جمله‌ها را متمایز می‌کند، این است که جمله اول افاده تخصیص می‌کند ولی در جمله دوم، تقدیم، به منظور اهمیت واژه صورت گرفته است و نمی‌توان از آن معنا تخصیص را دریافت کرد. بدین معنا که X لَوْطاً آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا اختصاص علم و حکمت را به لوط (ع) می‌رساند؛ ولی X لَوْطاً آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا این معنا را می‌رساند که به لوط علم و حکمت عطا شده است یعنی افاده معنای عطا شدن علم و حکمت به ایشان می‌کند و تقدیم نام آن حضرت، دلیل بر عنایت و اهمیت ویژه خداوند به ایشان است.

شایان ذکر است که در آیه قبل، خداوند از لوط (ع) به تبع داستان ابراهیم (ع) یاد کرد؛ ولی در این آیه به طور جداگانه از آن حضرت سخن می‌گوید که این امر، می‌تواند معنای مورد نظر را تأیید کند. همچنین «اگر این امکان وجود داشت که از اسلوب اشتغال معنای تأکید را برداشت کرد، ذکر فعل مقدر نه تنها جایز؛ بلکه به عقیده برخی نحویان واجب بود؛ چراکه حذف منافی تأکید است و این تکرار است که سبب تأکید می‌شود». (السامرای، ۱۴۲۰ ق، ج ۲، ص ۱۳۰) در این صورت، ذکر عامل در جمله «وَآتَيْنَا لُوطًا آتَيْنَاهُ» صحیح بوده و خالی از ایراد است که این امر با حذف وجوبی عامل اشتغال، کاملاً تناقض دارد.

خداوند متعال در آیه ۵ سوره مبارکه نحل می‌فرماید: **X وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ B.** باتوجه به مطالب فوق، افاده معنای تأکید خداوند بر خلقت صحیح به نظر نمی‌رسد و همان گونه که ذکر شد اگر امکانش بود که از اشتغال موجود در آیه، معنای تأکید را برداشت کرد، ذکر فعل مقدر نه تنها جایز؛ بلکه واجب بود. از سوی دیگر تقدیم «أنعام» بر فعل مقدر که به عقیده تفتازانی با تقدیم آن بر فعل مذکور از جنبه معنایی برابر است، نمی‌تواند افاده معنای تخصیص کند و خلقت خداوند را تنها به چارپایان اختصاص دهد. برداشت چنین معنایی از آیه شریفه کاملاً نادرست است. به اعتقاد دکتر سامرای تقدیم «أنعام» و بیان آیه شریفه به صورت اسلوب اشتغال، به دلیل اهتمام خداوند در این آیات بر چارپایان است. در آیات پیشین به خلقت آسمان و زمین و نیز خلقت انسان اشاره شده است؛ ولی در هیچ یک از آیات مذکور اسلوب اشتغال دیده نمی‌شود. خداوند در این آیه و آیات پس از آن از چارپایان بیش از سایر مخلوقات سخن گفته است و کلامش را در این خصوص گسترده‌تر نموده است چنان که می‌فرماید: **X وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ وَ تَحْمِلُ أَنْفَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ B** (نحل، ۶-۵) : و در آنها برای شما زینت و شکوه است به هنگامی که آنها را به استراحتگاهشان باز می‌گردانید، و هنگامی که (صبحگاهان) به صحرا می‌فرستید! آنها بارهای سنگین شما را به شهری حمل می‌کنند که جز با مشقت زیاد، به آن نمی‌رسیدید.

به همین دلیل با ذکر مقدم انعام در این مجال توجه و اهمیت آن‌ها را القا می‌کند. (ر. ک: السامرای، ۱۴۲۰ ق، ج ۲، ص ۱۳۴) شایان ذکر است که تأکید با تقدیم به منظور اهتمام یک تفاوت عمده دارد. بدین معنا که مثلاً وقتی می‌گوییم در آیه مذکور، «الأنعام» به منظور اهتمام مقدم شده و جمله خالی از معنای تأکید است، مقصود این است که در آیه بر خلق انعام تأکید نشده و این خلق شدن، امری قطعی است، و ذکر مقدم «انعام» به منظور اهمیت آن از میان سایر مخلوقات است و مقصود از آن تأکید بر خلقت انعام نیست. علاوه بر آنچه ذکر شد، به نظر می‌رسد احتمال افاده هر دو معنای تأکید و تخصیص در کلام بر اساس عامل آن، با همه اقسام اشتغال قابل تطبیق نیست. در برخی موارد نمی‌توان معنای تأکید یا تخصیص را از جمله برداشت کرد، مثلاً «خَرَجْتُ فَإِذَا يَنْصَرُهُ عَمْرُو» نمی‌تواند حامل معنای تأکید باشد؛ زیرا همانگونه که ذکر شد تکراری در کلام صورت نگرفته است که در نتیجه این تکرار، کلام متأكد شود. حتی اگر عقیده دانشمندان بلاغت را بپذیریم و بگوییم که در اثر تکرار «نصرت»، در کلام تأکید ایجاد شده، از آنجا که «ذا» ویژه اسم است، در این مورد نمی‌توان فعل محذوفی را پیش از مشغول‌عنه برای آن در نظر گرفت، و در این صورت تنها یک حالت باقی می‌ماند که آن، تخصیص است؛ یعنی باید گفت چنین جمله‌هایی افاده تخصیص می‌کنند، که باتوجه به مضمون این جمله چنین سخنی نمی‌تواند صحیح باشد و عدم تخصیص در جمله به خوبی واضح و مشخص است.

۴- اشتغال در قرآن

آنچه به عنوان موارد ترجیح نصب یا رفع مشغول‌عنه و نیز تساوی رفع و نصب آن مطرح شده است، در برخی اوقات با بار معنایی کلام، تناسب ندارد. اینگونه موارد در قرآن کریم که به اقتضای رسالت خویش در اوج بلاغت و فصاحت است و اعجاز بیانی آن بر کسی پوشیده نیست، به خوبی قابل بررسی است. کلام وحی که گنجینه ارزشمند

معانی است، نشان می‌دهد که مرفوع بودن مشغول‌عنه معنایی را در بردارد که منصوب بودن آن حامل چنین معنایی نیست، و این امر بیانگر این است که جواز رفع و نصب در قرآن موجود نیست و هرآنچه هست وجوب است؛ بنابراین اگر چه نحو و دستور زبان در برخی آیات مجوز رفع و نصب مشغول‌عنه را صادر می‌کند؛ ولی معنا و مضمون چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد، و در نتیجه تنها یک حالت را پذیرفته و دیگری را رد می‌کند.

از آنجا که توجه ما در مقاله حاضر بر موارد جوازی و اختلاف معنایی موجود در هر یک از حالت‌های نصب و رفع مشغول‌عنه معطوف است، از ذکر موارد وجوبی خودداری کرده و به تعدادی از آیات که با موارد جوازی باب اشتغال قابل تطبیق است، پرداخته‌ایم و تلاش می‌کنیم تفاوت معنایی آیات را با توجه به تغییر اعراب مشغول‌عنه نشان دهیم. به‌همین منظور ۶ آیه را که حاوی اسلوب اشتغال است بیان کرده و ضمن توضیح آن‌ها به سایر آیات موجود در این زمینه نیز اشاره می‌کنیم. آیات انتخابی نماینده تمامی انواع اشتغال در قرآن کریم است، و از آنجا که ذکر تمامی این موارد خارج از حوصله بحث است، به ذکر نمونه‌هایی از آن‌ها اکتفا کرده‌ایم:

۴-۱- X وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا B (نازعات، ۳۰): یکی از آیاتی که بنا بر نظر نحویان می‌تواند مصداق ترجیح

نصب مشغول‌عنه باشد، آیه مذکور است. از آنجا که آیه شریفه، به جمله فعلیه پیش از خود یعنی: X أَغْطِشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا B عطف شده است، نصب آن ترجیح دارد. چنین مواردی از نظر نحو و دستور زبان قابل قبول است؛ ولی اگر توجه به معنای آیه نیز معطوف باشد، در هریک از حالت‌های رفع و نصب، تفاوت معنایی آیه آشکار می‌شود. یکی از مسائلی که در بحث معنایی باب اشتغال مطرح است، بحث محوریت کلام و به اصطلاح متحدث عنه است.

در تفاوت دو جمله «محمدٌ أكرمته» و «محمداً أكرمته» گفته‌اند که جمله اول از محمد خبر می‌دهد ولی در جمله دوم متکلم از خودش خبر داده و محمد را تنها به دلیل اهمیت و اهتمام به آن مقدم کرده است؛ بنابراین تفاوت مشغول‌عنه مرفوع با منصوب در این است که درجه مشغول‌عنه منصوب از مرفوع پایین‌تر است. (ر. ک: السامرائی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲، ص ۱۳۱)؛ زیرا مشغول‌عنه مرفوع، مبتدا و عمده در کلام است و کلام، پیرامون او صحبت می‌کند و از او خبر می‌دهد؛ ولی مشغول‌عنه منصوب، رکن اساسی کلام نیست و رکن اساسی، واژه دیگری غیر از آن است؛ ولی کلام، اقتضا می‌کند که در خصوص این مشغول‌عنه منصوب، به‌گونه‌ای خاص‌تر و ویژه‌تر سخن گفته شود. یعنی در جمله «محمداً أكرمته» مدار کلام بر متکلم می‌چرخد و اصل کلام اوست و «محمداً» رکن اساسی سخن نیست ولی بدلیل اهمیتش در کلام مقدم شده است.

مبرد نیز در پاسخ به سؤالی در خصوص تفاوت دو جمله «نصرت زبداً» و «زیدٌ نصرته» می‌گوید: وقتی متکلم از خودش خبر می‌دهد و می‌خواهد بگوید که عمل یاری بر چه‌کسی واقع شده است، جمله «نصرت زبداً» را به کار می‌برد؛ ولی وقتی از «زیدٌ نصرته» استفاده می‌کند، از زید خبر می‌دهد. (ر. ک: الزجاجی، ۱۳۹۹ ق، ص ۱۳۶)

در آیه مورد بحث نیز کلام بر محوریت خدای تعالی می‌چرخد و از خلقت آسمان و گستراندن زمین خبر می‌دهد: X أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بُنَاهَا. رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا؛ وَ أَغْطِشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا؛ وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا. أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرَعَاهَا B (نازعات، ۳۱-۲۷). به همین دلیل واژه «الارض» به صورت مرفوع نیامده است چرا که آیه نمی‌خواهد از زمین خبر دهد؛ بلکه می‌خواهد از خلقت زمین به وسیله خداوند صحبت کند. پس مساله مهم‌تر در اینجا بحث خلقت است نه فقط آفرینش زمین؛ ولی از آنجا که گستراندن زمین به عنوان یکی از نشانه‌های خلقت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، واژه «الارض» مقدم شده است. چنان که در آیات شریفه دیگر نیز به این مورد برمی‌خوریم: X وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا B (انسان، ۳۱) یا X وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ B (نحل، ۵)، X وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا B (حجر، ۱۹) نصب مشغول‌عنه در این آیات با توضیحات ذکر شده قابل توجیه است. در آیات مذکور نیز

باتوجه به آیات پیشین، محوریت سخن، خداوند و خلقت اوست و کلمات «الظَّالِمِينَ»، «الانعام» و یا «الارض» به دلیل اهمیت و اهتمام به آن‌ها، منصوب و مقدم شده‌اند و اگر عمده در کلام این واژگان بودند و آیه از این واژگان خبر می‌داد، همگی به صورت مرفوع می‌آمدند؛ چراکه طبق قاعده، جواز رفع آن‌ها نیز وجود داشت؛ پس می‌توان گفت بانظر به مضمون آیات، نه‌تنها نصب مشغول‌عنه اولویت ندارد بلکه واجب است، و در صورت رفع آن، معنای مورد نظر القا نمی‌شود.

آیه شریفه X وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ B (شعراء، ۲۲۴) نیز می‌تواند چنین مسأله‌ای را تأیید کند. این آیه نیز از موارد ترجیح رفع مشغول‌عنه است. با توجه به مضمون آیه، سخن از شاعران است و از آن‌ها خبر می‌دهد به همین دلیل «شعراء» مرفوع شده است. سامرایی معتقد است که نصب «شعراء» این معنا را القا می‌کرد که کلام در خصوص واژه «الغاوون» است و «شعراء» به دلیل اهمیت، مقدم شده است. (رک: السامرایی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۳۳) بنابراین می‌توان میان رفع مشغول‌عنه با نصب آن در آیات مذکور، تفاوت ظریفی قائل شد. معنایی که در رفع نهفته است با نصب مشغول‌عنه تغییر می‌کند و قرآن کریم به خوبی چنین تفاوت‌هایی را مد نظر قرار داده است و اعراب مشغول‌عنه را باتوجه به معنا آیات مشخص می‌کند.

۲-۴- X فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ B (قمر، ۲۴): یکی از آیات شریفه قرآن کریم که مصداق ترجیح نصب است، آیه شریفه فوق است. از آنجا که مشغول‌عنه پس از همزه استفهام واقع شده است، نصب آن بر رفع، اولویت دارد. به نظر می‌رسد اگر از جنبه معنایی، آیه را بررسی کنیم، با رفع مشغول‌عنه، برداشت صحیح از مضمون آیه با مشکل مواجه می‌شود. اگر آیه چنین بود: X أَبَشْرٌ مِّنَّا، وَاحِدٌ تَتَّبِعُهُ؟ B، ممکن است از آیه برداشت اشتباه می‌شد و «منا» را خبر برای مبتدا «بشراً» در نظر می‌گرفتند. در این صورت مضمون آیه چنین می‌شد: «آیا کسی در میان ماست که ما همگی باید از او اطاعت کنیم؟» ظاهراً مقصود آیه شریفه این نیست و بنابر تفاسیر قرآن کریم، قوم ثمود به این دلیل ایشان را تکذیب کردند که ایشان بشری از جنس خودشان بود و یا فردی بود که مانند ملوک و پادشاهان آن زمان نیرو و جمعیتی نداشت و تنها بود. در نتیجه آیه شریفه را چنین معنا کرده‌اند که: «آیا ما بشری از جنس خود را پیروی کنیم؟» یا «آیا بشری را که از نوع خود ما و یکه و تنها است، نه نیرویی دارد و نه جمعیتی با او است، پیروی کنیم؟». (رک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۷۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۴، ص ۸۷)

تقدیم «بشراً» این نکته را بیان می‌کند که قوم ثمود تظاهر می‌کردند که با تبعیت و اطاعت مشکلی نداشته و تنها دلیل عدم تبعیت آن‌ها این است که پیامبرشان از جنس خود ایشان و بشری همانند آن‌ها است. به نظر می‌رسد علت بیان جمله با اسلوب اشتغال نیز همین است. اگر آیه شریفه این گونه بود: X نَتَّبِعُ بَشْرًا مِّنَّا، وَاحِدًا؟ B، این معنا را می‌رساند که آیا ما باید از چنین بشری اطاعت کنیم یا نه؟ همچنین استفهام به وسیله همزه این مطلب را می‌رساند که آن‌ها از تبعیت و اطاعت نمی‌پرسند و هدف آن‌ها این است که ما از چنین کسی که از جنس خودمان است اطاعت نمی‌کنیم. به همین دلیل غرض اصلی خود و علتی را که سبب عدم تبعیت شده مقدم داشته‌اند تا آن را برجسته‌تر کنند؛ «زیرا در استفهام به وسیله همزه، مسئول‌عنه بلافاصله پس از همزه واقع می‌شود که این امر، از خصایص ویژه همزه استفهام است». (فاضلی، ۱۳۸۸، ص ۷۷)

۳-۴- X وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ B (قمر، ۵۲): آیه شریفه نیز مصداق ترجیح رفع است. رفع مشغول‌عنه یعنی «کل» این اجازه را می‌دهد که «فعلوه» صفت آن باشد و «فی الزبیر» خبر آن و در حقیقت معنای آیه، با رفع صحیح است و چنین است که: هرآنچه آنها انجام داده‌اند در کارنامه عملشان به ثبت رسیده است در حالی که نصب مشغول‌عنه این امکان را به وجود می‌آورد که «فی الزبیر» متعلق به «فعلوا» شود و «فعلوه» خبر برای «کل» و تقدیر

کلام چنین است: X وَفَعَلُوا كُلَّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبْرِ B و این معنا را می‌رساند که آن‌ها همه چیز را در نامه عمل خود انجام دادند. آلوسی معتقد است که در حالت نصب مشغول‌عنه، این امکان نیز وجود دارد که «فی الزبر» صفتی باشد برای «شیء» با این تقدیر که: X فَعَلُوا كُلَّ شَيْءٍ مَكْتُوبٍ فِي الزُّبْرِ B که در این صورت این معنا محتمل می‌شود که: آن‌ها هر آنچه را که در نامه عملشان مکتوب است، انجام دادند. (رک: آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱۴، ص ۹۴)

باتوجه به آنچه ذکر شد، معنا و مفهوم آیه ایجاب می‌کند که مشغول‌عنه مرفوع باشد و تنها حالت رفع با بار معنایی آیه تناسب دارد و آیه شریفه در این صورت خالی از تعقید و پیچیدگی معنایی شده است. از آنجا که این خصیصه، ویژگی بارز قرآن کریم است و این ویژگی، لازمه و درخور کتاب هدایت ماست، رفع مشغول‌عنه ضروری می‌شود و ترجیح نصب نادرست به نظر می‌رسد.

۴-۴- X وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا B (مائده، ۳۸): برخی نحویان معتقدند هر اسمی که دلالت بر عموم کند، به دلیل شباهتی که در عام بودن به شرط دارد بهتر است مرفوع باشد و اگر اسم، دلالت بر فرد یا شیء خاصی داشته باشد، نصب آن اولویت دارد. (ر. ک: ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۴۴۷) رازی در ذیل آیه شریفه فوق، می‌گوید: فراء مرفوع بودن مشغول‌عنه را در آیه شریفه بهتر از نصب آن می‌داند؛ زیرا الف و لام در «السارق» و «السارقه» به معنای «الذی» هستند و تقدیر کلام چنین است: «الذی سرق فاقطعوا یدیه». به همین دلیل آمدن «فاء» بر خبر جایز است؛ چرا که خبر به منزله جزاء است؛ و نصب این مشغول‌عنه در صورتی بهتر است که مقصود از «السارق» دزد خاصی باشد. ابن عاشور نیز چنین قولی را از میرد نقل کرده است و علت رفع مشغول‌عنه را عمومیت آن می‌داند. (رک: الرازی، بی تا، ج ۱۱، ص ۳۵۱؛ ابن عاشور، بی تا، ج ۵، ص ۹۹)

چنین عقیده‌ای با برخی دیگر از آیات قرآن نیز قابل تطبیق است: X الزَّائِيهِ وَ الزَّائِيَةِ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ B (نور، ۲)؛ بنابراین عقیده، رفع و نصب مشغول‌عنه را در جایی که جواز هر دو مورد هست، عام بودن و خاص بودن آن مشخص می‌کند؛ ولی در قرآن کریم به آیاتی برمی‌خوریم که با این نظر مخالفت می‌کند؛ چراکه در برخی آیات با وجود نصب مشغول‌عنه، به صراحت از لفظ «کل» استفاده می‌کند در حالی که عام بودن مشغول‌عنه کاملاً مشخص است: X وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَلَّنَاهُ تَفْصِيلاً B (اسراء، ۱۲). آیه شریفه دیگر، آیه X النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا B (غافر، ۴۶) است. اگر چنین عقیده‌ای را از نحویان بپذیریم، باید بگوییم که در آیه شریفه فوق نیز، مقصود از «النار» همه آتش‌های موجود است و آتش خاصی مد نظر نیست. به عبارت دیگر مطابق نظر نحویان، بهتر بود از آنجا که واژه «النار» واژه‌ای خاص و مشخص است، منصوب می‌شد؛ ولی چنان که ملاحظه می‌شود، قرآن کریم، رفع آن را ترجیح داده است؛ بنابراین علت تقدیم مشغول‌عنه و بیان آیه به صورت فعلی به جای بیان آن به شکل: X يُعْرَضُونَ عَلَى النَّارِ غُدُوًّا وَعَشِيًّا B، به دلیل عام بودن آن نیست؛ بلکه بنابر آنچه ذکر آن رفت، به این دلیل است که مدار و محور اصلی بحث در آیه شریفه، عذاب فرعونیان و خبر از آن است. حال اگر قرار بود محوریت کلام را واژه دیگری برعهده داشته باشد، واژه «النار» منصوب و فقط به دلیل اهتمام به آن مقدم می‌شد.

۴-۵- X إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ B (قمر، ۴۹): این آیه شریفه نیز با توجه به قواعد اشتغال می‌توانست مصداق ترجیح رفع باشد. علت ترجیح رفع در این جمله‌ها این است که جمله حاوی اشتغال، در جایگاه خبر برای حرف مشبیه «إن» است. ولی همانگونه که ملاحظه می‌شود، قرآن کریم آن را با حالت نصب آورده است. علت نصب این بوده که در منصوب بودن کل معنایی نهفته است که در مرفوع بودن آن نیست. تقدیر آیه در حالت نصب چنین است: X إِنَّا خَلَقْنَا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ B. یعنی ما همه چیز را آفریدیم و علاوه بر این، هر چیزی را به اندازه آفریدیم.

به عبارت دیگر خلقت خداوند را به همه چیز عمومیت می‌دهد؛ ولی اعراب رفع، دلالت بر عمومیت ندارد؛ زیرا جایز است که در این حالت «خلقناه» صفت برای «شیء» باشد و «بقدر» خبر کل، و با این اعراب دلالت بر این دارد که آنچه را خداوند خلق نموده به اندازه خلق کرده است و آنچه که دیگری خلق کرده ممکن است به اندازه باشد یا نباشد. یعنی در جهان هستی مخلوقاتی وجود دارد که آفریده خدای یکتا نیست و این، توحید و خالقیت خداوند را به طور کلی زیر سؤال می‌برد؛ بنابراین نه‌تنها در آیه شریفه، رفع اولویت ندارد؛ بلکه نصب آن واجب است. (ر. ک: السامری، ۱۴۲۰ ق، ج ۲، ص ۱۳۷)

۴-۶-X وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ B (الرحمن، ۷): پیش‌تر ذکر شد که هرگاه مشغول‌عنه پس از حرف عطفی بیاید که پیش از این حرف عطف، یک جمله دو وجهی قرار گرفته باشد، رفع و نصب مشغول‌عنه ترجیحی بر یکدیگر ندارند. مقصود نحویان از جمله دو وجهی جمله اسمیه‌ای است که خبر آن فعل باشد. آیه مذکور را می‌توان مصداق برابری رفع و نصب دانست. آیه شریفه به جمله پیشین خود یعنی: X وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ B عطف شده است و این جمله نیز بنابر نظر نحویان یک جمله دو وجهی است. بررسی معنا و مقصود آیه با نگاه به اعراب مشغول‌عنه کاملاً مشخص است. بنابر آنچه در بحث محوریت کلام و به اصطلاح متحدث‌عنه ذکر شد، آیه شریفه از آسمان خبر نمی‌دهد؛ بلکه از خداوند متعال و کیفیت خلقت انسان و جهان هستی سخن می‌راند: X الرَّحْمَنُ. عَلَّمَ الْقُرْآنَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ. عَلَّمَهُ الْبَيَانَ B

بنابراین محور کلام، خداوند است و اصل و عمده کلام، اوست ولی از آنجا که آسمان مورد توجه و اهتمام بوده، مقدم شده است. نمونه عینی همین مثال را در آیه ۳۹ سوره یس نیز می‌بینیم: X وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنْزِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ B. این آیه شریفه نیز به آیه پیش یعنی: X وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا B عطف شده است که تساوی رفع و نصب مشغول‌عنه را نشان می‌دهد. در جمله‌های این چنینی که مطابق با قول نحویان، نصب و رفع برابر است، قرآن کریم، نصب آنها را برگزیده و غالباً در تمام این آیات مشغول‌عنه را منصوب می‌بینیم که دلیل معنایی آن همان است که به تفصیل بیان شد.

نتیجه‌گیری

اشتغال یکی از مصادیق تغییر در ساختار معمول و مألوف کلام و نوعی چینش جدید واژگان در جمله است که با هدف تغییر معنا و ایجاد مضمون نو صورت می‌گیرد. این مبحث، از مباحث مهمی است که در همه کتب نحوی به آن اشاره شده است و اقسامی برای آن برشمرده‌اند.

تحلیل و بررسی معناشناختی اسلوب اشتغال نشان می‌دهد که باب اشتغال، چنان که برخی دانشمندان بلاغت ذکر کرده‌اند، با هدف تخصیص یا تأکید در کلام صورت نمی‌گیرد. آنچه میان اشتغال و اسلوب رایج و عادی کلام تمایز ایجاد می‌کند و جمله «محمداً نصرت» را از «محمداً نصرت» متمایز می‌کند، این است که جمله اول افاده معنای تخصیص می‌کند ولی در جمله دوم مشغول‌عنه به دلیل اهمیت و اهتمام به آن مقدم شده است.

مواردی که به عنوان اقسام اشتغال، ترجیح نصب یا رفع و یا تساوی هر دو نام گرفته است، توجه چندانی به معنا نشان نمی‌دهد و ظاهراً چنین تقسیم‌بندی‌هایی تنها با تکیه بر قواعد نحوی صورت گرفته است. قرآن کریم، ملاک دیگری را برای رفع و نصب مشغول‌عنه ارائه می‌دهد که این ملاک، معنای کلام است. به شکلی که با هرگونه تغییر در اعراب، کلام حاوی بار معنایی تازه‌ای می‌شود. این امر در کلام الهی که سرشار از مفاهیم توحیدی ناب است و وضوح و عدم تعقید در معنا لازمه آن است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اگر از دریچه معنایی به آیات شریفه نگاه کنیم، نمی‌توان موارد جوازی و یا ترجیحی برای نصب و رفع مشغول‌عنه در نظر گرفت و با توجه به محتوا و

مضمون کلام، اعراب مشغول عنه در آیه وجوبی است، به عبارت دیگر هر چند رفع و نصب مشغول عنه جایز است و نحو و دستور زبان آن را تأیید می‌کند ولی جنبه معنایی آیه اقتضا می‌کند که تنها یک حالت برای مشغول عنه در نظر گرفت و سایر موارد را رد کرد.

رعایت تمامی ظرایف و جزئیات و بیان هنرمندانه قرآن کریم به گونه‌ای است که هر ذوق سلیمی را وادار می‌کند که به اعجاز ادبی بیانی این کتاب آسمانی اقرار کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
منابع و مآخذ

رسال جامع علوم انسانی

قرآن کریم

- آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۶. تحقیق علی عبد الباری عطیه. بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول.
- ابن عاشور، محمد الطاهر، (بی تا)، التحریر والتنویر، ج ۵، تونس: الدار التونسیه للنشر.
- ابن عقیل، بهاء‌الدین (۱۳۸۴)، شرح ابن عقیل، ج ۱، تهران: ناصر خسرو، چاپ اول.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۷۰ م)، لسان العرب، ج ۱۱، بیروت: دارالفکر، چاپ اول.
- الأزهري، خالد بن عبدالله (۱۴۲۱ ق)، التصريح على التوضيح، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعة الأولى.
- استرآبادی، محمدبن‌الحسن (۱۳۹۸ ق)، شرح الرضی علی کافیه ابن الحاجب، ج ۱، تهران: مؤسسه الصادق.
- أولمان، ستيفن (۱۹۷۵ م)، دور الكلمه فی اللغة، ترجمه کمال بشر، القاهرة: مكتبة الشباب.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۴۱۱ ق)، مختصر المعانی، قم: دارالفکر، الطبعة الأولى.
- الجنابی، أحمد نصيف (۱۴۱۲ ق)، منهج الخليل فی دراسة الدلالة القرآنية، مطبوعات المجمع العلمي العراقي.

حسن، عباس (١٤٢٨)، النحو الوافي، ج ٢، مصر: دارالمعارف، چاپ چهارم.
الرازي، فخرالدين (بي تا)، التفسير الكبير، ج ١١، بيروت: دارالكتب العلميه، الطبعة الأولى.
الزجاجي، أبو القاسم (١٣٩٩ ق)، الايضاح في علل النحو، بيروت: دارالنفائس، الطبعة الثالثة.
السامرايى، فاضل صالح (١٤٢٠ ق)، معاني النحو، ج ٢، عمان: دارالفكر، الطبعة الأولى.
السعران، محمود (د. ت)، علم اللغة، بيروت: دارالنهضة العربية.
فاضلي، محمد (١٣٨٨)، دراسة و نقد في مسائل بلاغية هامة، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ سوم.
طباطبايى، سيد محمد حسين (١٤١٧)، الميزان في تفسير القرآن. ج ١٩. قم: دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسین حوزه علميه قم. چاپ پنجم.
مختار عمر، احمد (١٤٠٢ ق)، علم الدلالة، الكويت: مكتبة دارالعروبه للنشر و التوزيع، الطبعة الأولى.

